



درس تفسیر سوره مبارکه تحریم جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا وَأَهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۹) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (۱۰) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَاعْمَلِي وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَنَجَّىٰهَا مِنَ الْغُلَامِ الْمُنْكَرِ إِنَّهَا رَبَّتُ ابْنًا فَكُفِّرُوا بَعَدَهَا إِنَّهَا نَافِلَةٌ عَلَى الْغُلَامِ الْمُنْكَرِ (۱۲)﴾

سوره مبارکه «تحریم» که در مدینه نازل شد و بخشی از احکام فقهی را در بر داشت، قسمت مهم مطالب فقهی اش گذشت. اما یکی دو تا سؤال برای بعضی آقایان مانده است و آن اینکه این جریان یمینی که وجود مبارک حضرت یاد کرد آیا با عصمتشان سازگار است یا سازگار نیست؟ چگونه این یمین را باید کفار به دهند یا ندهند، این یک مسئله. مطلب دوم هم که سؤال شده درباره بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)»^۱.

۱. نهج البلاغه (للصبي صالح)، حکمت، فصل نذکر فيه شيئا من غريب كلامه المحتاج إلى التفسير ۹.

اما درباره آن سوگندی که وجود مبارک حضرت یاد کرد مبسوطاً بحث شد که فقه سه عصر مطرح شد؛ یعنی فقه عصر شیخ مفید از مقنعه ایشان عبارتهایی خوانده شد. عصر میانی که مربوط به محقق است از عبارتهای شرایع خوانده شد. عصر متأخر که صاحب جواهر است فرمایش ایشان خوانده شد که این یمین، یمینی نیست که کفاره داشته باشد، برای اینکه چیزی که مرجوح است برای آدم و هیچ فایده دنیایی و اخروی ندارد، آدم چرا برای خودش یک بار زائدی را تحمیل نکند. این یمینی نبود که کفاره داشته باشد و عملش خلاف باشد. فرمایش مرحوم مفید در مقنعه این طور بود، فرمایش محقق در شرایع این طور بود، فرمایش مرحوم صاحب جواهر در جواهر این طور بود؛ لذا در قرآن کریم فرمود این را باز کن، نه حنث کردی کفاره بده.

تعبیرات قرآن کریم هم در این زمینه‌ها یکسان نیست، آنجا که حکم در اختیار خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است می‌فرماید: ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ﴾. آنجا که حکم تکلیفی است می‌فرماید: ﴿فَرَضَ عَلَيْكَ﴾. در آیه دو همین سوره «تحریم» می‌فرماید: ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ﴾، مشابه این تعبیر در سوره مبارکه «احزاب» هم به این صورت آمده است که آیه ۳۸ سوره «احزاب» است: ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ﴾، اما در بخش‌هایی که الزامی است؛ نظیر آیه ۸۵ سوره مبارکه «قصص» فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ﴾.

«فتحصل أن في القرآن فرضين»: یکی «فرض للنبي»؛ دیگری «فرض على النبي». آنجا که «فرض للنبي» است در اختیار اوست؛ یعنی باز کن، محذوری ندارد. آنجا که «فرض على النبي» است و «على المسلمين» است این تکلیف خداست. در آیه سوره «تحریم» فرمود این را «فرض لكم» است؛ یعنی باز کنید و مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) که آن روز همه این بحث‌ها را تقریباً خواندیم، ایشان چندین روایت نقل می‌کند؛ یعنی در جلد ۳۵ صفحه ۲۷۲ این روایت را نقل می‌کند که «كُلُّ يَمِينٍ حَلَفَ عَلَيْهَا أَنْ لَا يَفْعَلَهَا مِمَّا لَهُ فِيهِ مَنَفَعَةٌ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةُ فَلَا كُفَّارَةَ عَلَيْهِ». روایت بعدی که نقل می‌کند و استدلال می‌کند حُمران به امام باقر (سلام الله علیه) و امام صادق (سلام الله علیه) می‌گوید من گفتم: «الْيَمِينُ الَّتِي تَلَزُمُنِي فِيهَا الْكُفَّارَةُ» این کدام یمن است؟ «فَقَالَا مَا حَلَفْتَ عَلَيْهِ مِمَّا لِلَّهِ فِيهِ طَاعَةٌ أَنْ تَفْعَلَهُ فَلَمْ تَفْعَلْهُ فَعَلَيْكَ فِيهِ الْكُفَّارَةُ وَ مَا حَلَفْتَ عَلَيْهِ مِمَّا لِلَّهِ فِيهِ الْمَعْصِيَةُ فَكَفَّارَتُهُ تَرْكُهُ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَعْصِيَةٌ وَ لَا طَاعَةٌ فَلَيْسَ هُوَ بِشَيْءٍ»، اینها را در همین بحث تحریم وجود مبارک پیغمبر نقل می‌کند این روایات را. بعد از اینکه این بحث‌ها را تتمیم کردند، در صفحه ۲۷۴ محمد عطار می‌گوید با امام باقر (سلام الله علیه) مسافرتی کردم به مکه و دیدم که حضرت سوگند یاد کرد که این غلامش را تنبیه بکند: «سَافَرْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ إِلَى مَكَّةَ فَأَمَرَ غُلَامَهُ بِشَيْءٍ فَخَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَاللَّهِ لَأُضْرِبَنَّكَ يَا غُلَامُ»؛ محمد عطار می‌گوید من دیدم او کاری با غلام نداشت. «فَلَمْ أَرَهُ ضَرْبَهُ»؛ او را نزد. «فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ حَلَفْتَ لَتَضْرِبَنَّ غُلَامَكَ فَلَمْ أَرَكَ ضَرْبَتَهُ فَقَالَ أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾»؛ گفت این در اختیار من است، این فرض «لی» است نه فرض «علی» نمی‌کنم! پس معلوم می‌شود که آدم دو نحوه یمن دارد.

پرسش: اگر یک شخص عادی هم این کار را انجام دهد ... ؟

پاسخ: بله درست است عیب ندارد، چون اینها جزء «خصائص النبی» که نیست. اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود جزء خصائص نبی بود؛ اما امام که خصیصه‌ای ندارد. محمد عطار می‌گوید من به حضرت گفتم شما قسم خوردی، چرا نزدی؟ فرمود: «أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾»؛ این در اختیار من گذاشت، این «فرض الله لنا» است، نه «فرض الله علينا»! این «لام» و «علی» را که در دو سوره سخن از «لام» است، در بخشی از سوره سخن از «علی» است همین را برای فرق گذاشتند. چرا گفتند باید ادبیانه وارد قرآن بشوید؟ استدلال آن آیه این است. «مُضَافاً إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي

مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ»^۱، این در اختیار شماست، چرا خودت را به زحمت انداختی؟ «و الی الاتفاق الاصحاب ظاهرًا».

بنابر این هیچ محذوری در این نیست که حضرت حق مسلم او بود که انجام ندهد و انجام نداد. طلبه‌ای که وارد این بحث می‌شود حداقل باید چند سالی درس خارج خوانده باشد.

مطلب دیگر درباره آن «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ» است. این «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ» را مرحوم سید رضی در نهج البلاغه نقل کرد دیگران هم شرح کردند و حکیم ابن میثم هم نقل کرد. یک ذیل دارد و آن این است که «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»؛ یعنی همه ما یک طرف می‌رفتیم، هیچ کس به اندازه پیغمبر نزدیک دشمن نبود. ما قدری فاصله می‌گرفتیم ذیل حدیث این است. این را در نهج البلاغه است: «فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ». این ده‌ها بار گفته شد که ائمه (علیهم السلام) دو مقام دارند: یک مقام نورانیت است که اینها یک حقیقت هستند. به لحاظ آن مقام، «نفسی» درست است، «عَلَيُّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ»^۲ هم بیش از آنچه درباره حضرت سیدالشهداء ذکر شده است وارد شد، این برای آن.

در آن مقام، هنوز آسمان خلق نشده، زمین خلق نشده، اینها صادر اول هستند. این زیارت نورانی «جامعه کبیره» که «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ»^۳ برای آن مرتبه است؛ اما حالا که آمده در عالم خلق، «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»^۴ شد، در قوس صعود دارند بالا می‌روند، اینجا جای «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»^۵ است، «عَائِلًا فَاعْتَنَى»^۶ است، «ضَالًّا فَهَدَى»^۷ است، «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»^۸. در این بخش قوس صعود که بخش کثرت است یکی امام می‌شود یکی پیغمبر می‌شود. آن بیان نورانی حضرت امیر که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن

۱. الأُمَالِي (للصَدُوقِ)، النص، ص ۹.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۵.

آخرین مراحل، زیر گوش شما چه فرمود؟ و شما چه شنیدید در آن اواخر؟ فرمود در علم به روی من باز کرد که «فُتِحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ»؛ آن روز کلمه میلیون مطرح نبود. می گفتند: «أَلْفُ أَلْفٍ». این «أَلْف، أَلْف»؛ یعنی یک میلیون. یک میلیون مطلب را وجود مبارک حضرت امیر از استادش یاد می گیرد. در اینجا ذات اقدس الهی او را منصور به رعب کرد. او را سنگر قرار داد. الآن اگر گفتند وقتی آژیر خطر را شنیدید بروید در سنگر، این شجاعت نیست که آدم وسط خیابان بایستد بگوید من ترسو نیستم. چرا آدم عمداً خودش را کنار خطر بیندازد؟ این را خدا سنگر قرار داد، فرمود: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ»، همه از من می ترسند. این من منصور به رعب هستم، «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ» برای همه هست؛ اما به برکت پیغمبر. این مقام حضرت امیر را پایین نمی آورد. این مقام حضرت امیر را در مقام امامت نگه می دارد؛ اما همین حضرت امیر که خودش فرمود خدا مرحوم مجلسی را غریق رحمت کند! کلینی در کافی نقل کرد مرحوم مجلسی هم آورد که «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي»^۳ از من بزرگ تر خدا خلق نکرد. این برای کدام مقام است؟ آن مقامی که اینها یکی هستند. «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي»؛ از من بزرگ تر خدا آیتی خلق نکرد. این برای همان مقام واحد است؛ اما در مقام قوس صعود می گوید هزار مطلب را وجود مبارک پیغمبر به من یاد داد که «ینفتح» از این باب «أَلْف باب» و «فُتِحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ»، آن روز که میلیون مطرح نبود «أَلْف، أَلْف» می گفتند یعنی یک میلیون مطلب را بزرگان ما شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) در شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی که داماد مرحوم مجلسی است جلد اول و دوم و هشتم کافی را شرح کرده است در دوازده جلد، ایشان تعلیقه ای دارد تصحیحی دارد حاشیه ای دارد. ایشان توجیه می کند که بعضی از

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۰۷؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۳، ص ۲۰۶.

قواعد عامه، ریاضی و غیر ریاضی ممکن است که چندین مسئله از آن استفاده بشود. نام مبارک این خطبه را هم می‌برند آن‌جا که مرحوم ملا صالح شرح می‌کنند.

غرض این است که حساب قوس نزول که از بالا می‌آیند قبل از خلقت آسمان و زمین است و اینها یک نور هستند، با قوس صعود که دارند می‌روند عالم کثرت است یکی امام است یکی پیغمبر است یکی استاد است یکی شاگرد است، یکی منصور به رعب است، یکی منتصر به این منصور است، این مرزها باید از هم جدا بشود. آن وقت هم مقامات اینها محفوظ است، هم آن بخش «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ»^۴ محفوظ است، هم اینجا که یکی امام است و دیگری پیغمبر محفوظ است.

پرسش: از قوس صعود کسی می‌تواند بالاتر برود؟

پاسخ: از اینها نه، هر چه که باشد شاگرد اینهاست.

پرسش: اگر آیه مباهله در قوس صعود مفید نیست، پس چرا علما به آن استدلال می‌کنند بر تعیین جانشینی

حضرت؟

پاسخ: بله درست است به لحاظ قوس صعود، چون نورند. ما چرا به «عَلِیُّ مِئْنِی وَ اَنَا مِنْ عَلِی» تسک می‌کنیم؟ برای اینکه اینها می‌گویند ما از آن‌جا آمدیم و این مقام هم از آن‌جا به ما داده شد، ما که کسب نکردیم. ما اگر در جایی کسب کرده باشیم، بله؛ اما همه ما این طور هستیم؛ منتها یکی بیشتر یکی کمتر. همه ما نگاران مکتب نرفته‌ایم. گوشه‌ای از اینها را وجود مبارک سجاد به زینب (سلام الله علیهما) فرمود: «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ»^۵ همه اینها این طور هستند؛ منتها حضرت زینب در مرتبه نازل‌تر است. آن‌جا به لحاظ آن‌جا دارند حرف

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۵۷۶.

۵. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص ۱۶۴.

می‌زنند، می‌فرماید ما که مقام را از اینجا کسب نکردیم، ما که از مردم رأی نمی‌گیریم، ما یعنی بنده، اصرارمان این است که این دعای «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي»^۶ در غالب نمازها و تعقیبات خوانده بشود، برای اینکه دعای علمی است. ما باید بدانیم عالم شدن، فاضل شدن معصیت کبیره نیست! از دانشمند شدن این قدر فرار نکنیم! این دعا‌هایی که خدایا پدر مرا بیمارز، مادر مرا بیمارز، به من روزی بده، این دعا‌های عادی است؛ اما این دعایی که زراره می‌گوید من عصر غیبت را درک کردم چه بخوانم؟ حضرت فرمود اگر بخواهی در عصر غیبت نجات پیدا کنی این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ»، برهان فلسفی در آن است. «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أُعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أُعْرِفْ حُجَّتَكَ»، این دعا بحث فلسفی عمیق علمی دارد فرق می‌گذارد بین سقیفه و غدیر. سقیفه می‌گوید هر کس مردم او را انتخاب کردند او می‌شود امام. این دعایی که به زراره آموخت فرمود هر کسی خدا گفت او می‌شود امام، برای اینکه امام خلیفه رسول است، رسول خلیفه الله است، خلیفه الله است نه وکیل مردم، تا مردم رأی بدهند. اگر پیغمبر خلیفه الله هست، آدم مستخلف عنه را شناسد خلیفه را هم نمی‌شناسد. اگر امام خلیفه الرسول است نه وکیل الرعایا، نه منتخب سقیفه، کسی رسالت را و رسول را شناسد امام را نمی‌شناسد. این برهان یعنی برهان! «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ»، دلیل است. شما در دعاها هیچ جا دیدید که خدایا پدر مرا بیمارز اگر بیمارزی چه می‌شود؟! دعا یعنی خواستن و گدایی. اما این برهان فلسفی است که امامت جانشین رسالت است، خلافت است نه وکالت تا مردم رأی بدهند و نبوت خلافت الله است، نه وکالت تا مردم رأی بدهند. «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ»، من اگر تو را شناسم جانشین تو را نمی‌شناسم. من اگر پیغمبر تو را شناسم جانشین پیغمبر را نمی‌شناسم. من تابع غدیرم نه سقیفه. حضرت برهان اقامه کرد یک وقت به دلیل نقلی که

۶. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۳۳۷.

می‌گویند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستش را گرفت در حضور همه گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ»، این با نقل ثابت می‌شود. یک وقت برهان عقلی است که به زراره می‌گوید بفهم که امام جانشین پیغمبر است و پیغمبر جانشین الله است. تو اگر مستخلف عنه را شناسی خلیفه را نمی‌شناسی. تو اگر نبوت را، رسالت را، وحی را شناسی امام را نمی‌شناسی. در قوس نزول از این راه می‌گویند. حالا وقتی می‌خواهند دلیل اقامه کنند می‌گویند چون ما بالا باهم آمدیم اینجا این یکی باید جانشین من باشد.

بنابراین همه مرزها باید از هم جدا باشد. آیه نه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾، چون بحث از اینها بوی نفاق می‌داد، فرمود بعضی‌ها سپر دستشان است. بعضی سپر آهنی دستشان است در میدان جنگ است، ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ﴾. بعضی دستکش حریری روی فلز است همین از اینجا درآمده، این دستکش قرآن دارد، این دستکش روایت دارد، این منافق، ایمان را به دست کشیده، یک دستکش ایمانی دارد که این سوگندی که یاد می‌کنند ایمانی که دارند قرآنی که به سر می‌گذارند، این سپرشان است. با این کفار جنگ نرم بکن! فرهنگی، سیاسی، اجتماعی. اما با آن کفار جنگ نظامی بکن. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ با دو گروه باید بجنگی، این جهاد نه استعمال لفظ در اکثر از معناست، در آن معنای جامع به کار رفته. ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ﴾ در میدان جنگ. ﴿وَالْمُنَافِقِينَ﴾ در میدان سیاست و اجتماع و فرهنگ. با منافقین چگونه باید کار بکنید؟ با منافقین جهاد بکن، چگونه جهاد کنیم؟ اینها که در مدینه‌اند پشت سر تو دارند نماز می‌خوانند! فرمود اینها یک دستکش حریری کشیدند روی آن فلز. اینها که در سوره مبارکه «منافقون» آمده است فرمود: ﴿اتَّخِذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾؛ اینها پشت سر هم قسم می‌خورند. این قسم اینها این نماز شب اینها این قرآن به سر گرفتن اینها این سپرشان است. این محاسن گذاشتن اینها، این لباس پوشیدنشان آن کذا و کذا، این انگشتر گرفتنشان، در آن دهه شصت می‌دانید که چه می‌گفتند! می‌گفتند یک ته

ریشی بگذار و انگشتی دست بکن، این پیراهنت را داخل شلوار نگذار، روی شلوار بگذار، راحت زندگی کن، این کار اینها بود. فرمود این سپر است برای اینها تو باید بفهمی. به ما چه فرمود؟ فرمود: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلَظَةً﴾^۷ نگفت «اغلظوا علیهم». اگر به ما می‌فرمود: «اغلظوا علیهم» ما تکلیفی دیگر داشتیم. امر غایب یعنی امر غایب، حتماً باید از شما بترسند. امر غایب مخاطب آنها هستند، آنها که اطاعت نمی‌کنند! اینکه می‌گوییم ادیب یعنی ادیب! تا آدم بر ادبیات مسلط نباشد قرآن روزی او نمی‌شود. اینجا امر غایب است؛ یعنی حتماً باید از شما بترسند. حتماً، او که امر حاضرش را گوش نمی‌دهد، چه رسد به امر غایب. یعنی مرد باش که از تو بترسند. الآن ما در روضه‌خوانی‌ها در کربلا عمر سعد ملعون را می‌بینیم. قدری جلوتر این زیاد را هم می‌بینیم؛ اما کمتر کسی فکر می‌کند که اتاق فرمان جنگ شام، این سرجون مسیحی چه کار می‌کرد؟ این در روضه‌خوانی‌های ما مطرح نیست. اینکه الآن می‌گویند استکبار، صهیونیست، استکبار، صهیونیست، یک حرف طلایی است، چون از آنجا اتاق فرمان می‌آید، اینها که عمده هستند. این سرجون مسیحی در اتاق فکر جنگ شام چه کار می‌کرد؟ ما فقط کربلایان عمر سعد (علیه اللعنة) را می‌شناسیم، در کوفه ابن زیاد (علیه اللعنة) را می‌شناسیم. هیچ فکر کردیم که اعضای اتاق جنگ شام چند نفر بودند و چه کسانی بودند؟

فرمود حتماً باید از شما بترسند. این امر غایب وقتی مأمور امتثال نمی‌کند، به مخاطب می‌گوید طرزی زندگی کن که از تو هراس ببرند. این موشک را حتماً داشته باش. این کلاهت را محکم بگیر. مرزهایت را کاملاً حفظ بکن. تو که قصد حمله نداری، ما که به هیچ کشوری حمله نکردیم؛ اما طرزی زندگی کن که اینها نفوذ نکنند: ﴿وَلْيَجِدُوا﴾، این امر غایب را خطاب می‌کند به مسلمان‌ها که «و لیکتب بینکم» مسلمان چه امر حاضر، چه امر غایب هر دو مفید

وجوب است. «و لیكتب کذا، و لیأمر کذا، و لیصل کذا». امر چه غایب چه حاضر مفید وجوب است. وقتی که شخص مأمور اصلاً اعتقاد ندارد، مخاطب چه امر حاضر باشد چه امر غایب باشد اعتنا نمی‌کند.

اینکه می‌فرماید حتماً باید از شما بترسند، یعنی حتماً موشک خود را تقویت کن که او حساب ببرد، حمله نکند، همین! ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾، حتماً باید از هوای ایران و فضای ایران بترسند، همین! شما که قصد حمله نداری،

این معنایش این است. به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن طور دستور داد، به ما این طور دستور می‌دهد.

این روضه برای ما نور است. دیگر از این روضه و عزاداری‌ها بهتر چه داریم؟ اما از کربلا تا کوفه باید برویم؛ اما

از کوفه تا شام هم باید برویم. نه فقط اُسرا را ببریم باید بررسی کنیم چند نفر در اتاق جنگ شام بودند؟ چه کسی

دستور می‌داد؟ این طور کشتار یک دستور حسابی می‌خواهد. وجود مبارک سیدالشهداء اصرار کرد فرمود نه

مشکل سیاسی دارید با من، نه مشکل نظامی دارید با من، نه من بدعتی گذاشتم، نه مشکل اخلاقی دارم، هیچ

چیزی. «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي»؟^۸ کسی باید باشد که خدانشناس باشد و فرمان جنگ بدهد. حتماً بر مقتل‌شناسان

لازم است که اعضای اتاق جنگ شام را بررسی کنند الآن محل ابتلایان است. اینکه وجود مبارک سید

الشهداء (صلوات الله علیه) شرکت کرد این عصاره است برای همه ما، الآن هم محل ابتلای روزانه ماست که فلان

کس چه کار می‌کند فلان کس چه کار می‌کند، فلان کس تحریم می‌کند، فلان کس می‌خرد، فلان کس نمی‌خرد، این

اتاق جنگ همیشه باز است. فرمود طرزی زندگی کنید که هیچ کس در شما طمع نکند. این وظیفه ماست: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾

تمام مرزهایتان باید پر موشک باشد. تمام مرزهایتان باید با نیروهای مسلح باشد، همین! شما

که قصد حمله ندارید به لطف الهی، تاریخ هم نشان داد، تجربه هم نشان داد. ما بارها در جمع خواص به این مسئولین

گفتیم ما یک فردوسی کم داریم. کاری که ایران کرد احدی در این هفت میلیارد بشر روی زمین نکردند. نه تنها ما در جنگ نباختیم، از این جنگ‌ها هست. البته پیروز شدیم؛ اما یک مردانگی ایران کرد که دیگران این مردانگی را نداشتند و ندارند. ما یک فردوسی که از حکمای بزرگ شیعه است گفت:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست^۹

مگر آن روز غیر از فردوسی این حرف را می‌زد به او مجال می‌دادند؟! سرش رفته بود. فردوسی بود که ماند در برابر آن حرف‌ها. آن روز حکومت مگر نام مبارک حضرت امیر را کسی می‌توانست ببرد؟ این بود که به خودش اجازه داد و گفت و ماند:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست

ده سال جنگ بود؛ دو سال که فقط خورد بود، هشت سال زد و خورد بود. این دو سال اول فقط ما می‌خوردیم. خلق ترکمن شروع کردند اسلحه بستند و گلوله بستند و سنگر کشیدند عده‌ای رفتند حل کردند. بعد کردستان شروع شد، بعد خلق مسلمان شروع شد، بعد خلق عرب شروع شد این وسط‌ها جنگ فقط خورد بود. آن ترورهای ۷۲ نفر بود، ترورهای رئیس جمهور بود، نخست‌وزیر بود و معاونشان بود، دادگاه انقلاب بود، در کوچه پس کوچه عزیزان ما را ترور می‌کردند. ما دو سال داشتیم می‌خوردیم. هشت سال زد و خورد داشتیم که جمعاً شده ده سال. این ده سال پیروز شد. حالا ببینید این کرامت را ایرانی‌ها از چه کسی یاد گرفتند؟ از چه کسی یاد گرفتند؟ در درون همه ما ایرانی‌ها این بزرگی بود؛ منتها اظهار نکردیم یک فردوسی می‌خواهد که این را علنی کند. امام قطعنامه را قبول کرد حشرش با انبیای الهی! عزیزان ما ارتشی و سپاهی و نظامی و بسیجی همه از جبهه آمدند

۹. شاهنامه فردوسی، بخش ۷، گفتار اندر ستایش پیغمبر.

جبهه‌ها خالی شد. این صدام ملعون این منافقین را تحریک کرد عملیات مرصاد را علیه ما شوراند. جبهه‌های ما خالی است شما یادتان هست یا نیست؟ استاندار جنوب می‌گفت اگر عصر امروز نیاید صبح فردا دیر است. این منافقین آمدند آمدند آمدند بخشی از خاک ایران را گرفتند در عملیات مرصاد. حالا جبهه‌های ما هم خالی است. تا نیرو از شهرها بروند آن‌جا اینها خیلی از جاها را گرفتند. خدا شهید صیاد شیرازی را غریق رحمت کند! این با سایر نظامی‌ها و ارتشی‌ها حرکت کردند که غائله را ختم کردند، شد؟

پس بعد از قطعنامه اینها یک نامردی کردند به وسیله منافقین، عده‌ای را کشتند عده‌ای را اسیر کردند. تا صیاد شیرازی و امثال شیرازی که حشرشان با شهدای کربلا آمدند حل کردند. بعد خدا صدام را گرفت به کویت حمله کرد به عنوان یکی از استان‌های عراق. امیر کویت من خودم عکسش را در روزنامه دیدم دستش را از لای عباي مطلقاً درآورد و دستمال درآورد و گریه کرد و نزد غربی‌ها و کمک خواست و آنها را وعده نفت داد و آنها اتحادیه تشکیل دادند که آمدند کویت را آزاد کنند. همه این غربی‌ها آمدند که کویت را آزاد کنند همه به مسئولین درجه اول و دوم و توده مردم گفتند شما هم چهار تا گلوله به عراق بزنید که ما زحمتان کمتر بشود. ما گفتیم ما قطعنامه را قبول کردیم این مردانگی ماست. آن روز صدام در کمال ضعف بود، قطعنامه بین‌الملل این بود که خسارت ما را به ما بدهد، ما هزار روستا تخریب شده یازده استان تخریب شده، گذشته از همین شهدا و اینها اگر یک گوشه عراق را می‌گرفتیم حق مسلم ما بود. ولی ما گفتیم قرآن می‌گوید: ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾^{۱۰} شما تعهد کردید پای امضایتان بایستید. نه مسئولین دستور دادند، نه مردم با اینکه مسلح بودند یک گلوله به طرف عراق نزدند. این

می‌شود مردانگی! شما حالا به طمع نفت آمدید، ما که قطعنامه را قبول کردیم. یک فردوسی می‌خواهد که بفهمد بگوید ایران چه کار کرد.

ما برای شهدا گریه زیاد می‌کنیم، شعرهای آیینی زیاد می‌گوییم؛ اما آنکه علم است و حماسه است: «گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست».^۱ گریه کردن فراوان است، شعرهای آیینی گفتن فراوان است، مرثیه و نوحه فراوان است؛ اما فردوسی کم است. ما یک چنین فحلی می‌خواهیم که این قضیه را خوب تحلیل کند تبیین کند که ایرانی یعنی پیرو علی (صلوات الله و سلامه علیه).

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۱؛ «گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما *** گفت آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست».